

انقلاب اسلامی، نقطه عطفی برای مواجهه اسلام با دنیای جدید

مطالعات دینی و دین پژوهی در ایران پس از انقلاب در مقایسه با پیش از آن
در گفت‌وگو با دکتر مسعود ادیب

اشاره

حجت‌الاسلام دکتر مسعود

ادیب دارای دکترای تخصصی در رشته کلام با گرایش فلسفه دین و مسائل جدید کلامی از دانشگاه قم است. وی در حوزه علمیه قم در حال اشتغال به تحصیل خارج فقه و اصول و فلسفه و تفسیر است. تدریس در حوزه‌های علمیه قم، دانشگاه‌های صنعتی شریف، شهید بهشتی، علامه طباطبائی، مفید، قم و دانشگاه ادیان و مذاهب و نیز انتشار چندین مقاله علمی حاصل فعالیت‌های ایشان است.

مطالعات دین پژوهی در ایران پس از انقلاب (طی این سه دهه) از چه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی برخوردار است؟ آیا می‌توان در یک نگاه کلی سمت‌وسوهای را در این مطالعات دید؟

دکتر ادیب: پیش از بررسی این مطلب بهتر است مقدمه‌ای درباره اتفاقی که در انقلاب اسلامی رخ داده داشته باشیم. آن، اتفاق مهمی است که در ابعاد مختلف زندگی مردم ایران، از جمله در زندگی فکری و فرهنگی مردم ایران و به خصوص در دین پژوهی جامعه‌ی ایران تأثیر گذاشته است.

مواجهه مردم با دنیای جدید، مزایا و مشکلاتی به بار آورده است. اگرچه دستاوردهای مثبتی داشت؛ دستاوردهایی که به طور طبیعی مورد استقبال قرار گرفت و از آن‌ها بهره برده شد. با این حال سوالات، تعارضات و مشکلاتی در مواجهه با فضای فرهنگی و اعتقادات دینی ما ایجاد کرده است. چرا که مواجهه مدرنیته و جهان اسلام، طبیعتاً بستر تولید دغدغه‌ها و سوالات و درگیری‌هایی بوده که در طی این ۱۵۰-۱۰۰ سال به ظهور رسیده است. تا قبل از انقلاب اسلامی، به یک معنا این مواجهه، دورادور بود. چراکه مردم ما همواره به تمدن جدید یا مدرنیته، قدری با فاصله می‌نگریستند. درست است که ما از زمان جنگ با روسیه، تلخی زهر عقب‌ماندگی را در کام خود حس کردیم، اما پس از آن در جریان تحولات سیاسی و اجتماعی که در جامعه ما رخ داد، از جمله حرکت‌ها در دوره ناصری و نهضت مشروطیت، نشانی از درخواست‌های دنیای مدرن و راه‌حل‌های دنیای مدرن در جامعه ما ظهور کرد که شاید مقدم بر همه کشورهای اسلامی بوده است. چراکه گروهی از اندیشمندان و روشنفکران ما، حتی اندیشمندان دینی، اعم از روحانیت و غیر روحانیت، در خط مقدم شناخت دنیای جدید و مواجهه با آن (مواجهه به معنای مطلق کلمه؛ یعنی اعم از پذیرش مخالفت با آن یا هم‌زیستی با آن) درآمدند. عده‌ای کاملاً متوجه این مواجهه بودند و بخش قابل توجهی از فعالیت فکری خودشان را بر سر این مسئله قرار دادند. با اقرار به همه این‌ها، گویی بدنه جامعه، عموم مردم و به تبع آن‌ها بدنه روحانیت، حوزه علمیه و به معنای گسترده کلمه، مرجعیت دینی هنوز خودش را چندان با مدرنیته درگیر نمی‌بیند. نمود بیرونی این درگیری بیشتر در بعد سیاسی به چشم می‌خورد. اگر هم درگیری هست، این چالش را قابل پی‌گیری و پیش‌گیری می‌بیند. مثلاً فرض کنید، اگر ما ورود زنان به عرصه جامعه و یک نوع تساوی‌طلبی را از عناصر مدرنیته تلقی کنیم، این اقدام به دادن حق رأی به زنان یا حقوق دیگر مطرح می‌شود، چون از طرف نظام شاهنشاهی ظالم وابسته که به راحتی با نهایت آرامش خاطر و با نهایت توجه مردمی، می‌شود با آن مخالفت کرد، مطرح می‌شود، علماً خیلی راحت با آن مخالفت می‌کنند و این یک عمل انقلابی و مردمی تلقی می‌شود، هیچ‌کس احساس نمی‌کند که حقوقی نادیده گرفته شده است، مردم می‌توانند به راحتی با یک فتوا تلویزیون در خانه نداشته باشند و از تمام پیامدهای حضور این رسانه در زندگی‌شان در امان بمانند. حتی در بعضی از موارد در



گذاشت. این اتفاق تأثیر شایانی بر نگاه ما به دین و مطالعات دینی ما گذاشت؛ یعنی اگر قبل از انقلاب، گروه کمی یا به دلیل این که در ساحت‌هایی از جامعه بودند که این چالش‌ها را احساس می‌کردند و یا به دلیل این که دوراندیشی آن‌ها اقتضا می‌کرد این برخورد را در آینده نزدیک ببینند، خودشان را مسئول می‌دانستند که راجع به روابط اسلام و دنیای جدید سخن بگویند و بیان‌دیشند. به نظر می‌رسد بعد از انقلاب، گروه بسیار گسترده‌تری این نیاز را احساس کردند و متصدی این کار شدند. به همین دلیل دین‌شناسی، اسلام‌شناسی و شناخت معضلات و مشکلاتی که حاصل مواجهه اسلام با دنیای جدید است. بعد از انقلاب، یک تحول اساسی پیدا کرده است. انقلاب یک نقطه عطف و اساسی در این زمینه بود. به علاوه این که بعد از انقلاب، طبیعتاً قدرت حاکمیت در اختیار متصدیان قرار گرفت که علاقه‌مند به حل این مسائل بودند، لذا روی آن سرمایه‌گذاری کردند. این عوامل، همه می‌توانند مؤثر باشند و قطعاً هم مؤثر هستند. اما مهم‌تر از همه ایجاد کردن سؤال و دغدغه است که به نظر می‌رسد اصل انقلاب در آن است. بدین ترتیب افرادی با رویکردهای مختلف بعد از انقلاب طبیعتاً به این مسئله پرداختند. حال چه با رویکردهای کاملاً دینی و علایق دینی و چه با رویکردهای حتی ضد دینی، چرا که این‌طور بود که در دو سوی این مشکلات که یک سر آن نیازها و خواست‌های دنیای جدید است و یک سر آن ارزش‌های دینی است. ما شاهد فعالیت‌هایی هستیم که از هر دو سو صورت گرفته که به هر حال در جریان‌های مختلف فکری که در جامعه خودمان شاهد آن هستیم انواع این فعالیت‌ها تحقق پیدا کرده است.

در مقایسه میان آثار تالیفی در حوزه دین پژوهی و آثار ترجمه‌ای این حوزه به زبان فارسی چه نکاتی به نظر شما قابل طرح و تامل است؟
دکتر ادیب: ابتدا ما باید این را بپذیریم که تا حدودی در این

بعضی از خانواده‌ها، دخترانشان را به مدرسه نمی‌فرستادند. با تحقق انقلاب اسلامی این فضا به پایان خود رسید. در انقلاب اسلامی همان عالمانی که پاسداران حریم دین هستند و نشانه‌های زندگی سنتی هستند، این‌ها در قدرت سیاسی قرار گرفتند و همان مطالباتی که دنیای جدید از قدرت سیاسی گذشته داشت، حالا از این‌ها هم دارند و این‌ها تا حدودی ناچارند پاسخ مثبت بدهند و لذا این بار مسئله حضور بانوان - یک بخش‌هایش - بدون هیچ بحث و گفت‌وگو و لایحه‌ای به صورت عادی پذیرفته می‌شود.

به قول امام(ره) زن‌ها با حضور در انقلاب و تظاهرات جایگاه خود را نشان دادند. بدون بخش‌نامه و لایحه و تبصره یک مرتبه زنی که ورودش به جامعه محل بحث بود، وارد اجتماع شد و در متن اجتماع فعالیت کرد. بدین ترتیب، اتفاقی که سال‌ها فرصت می‌خواست تا با بحث‌های نظری حل شود، طی یک سال با فرایند عملی حل شد و بحث‌ها در مرتبه دیگری ارتقا پیدا کردند. مانند این که خانم‌ها می‌خواهند قاضی شوند، رئیس جمهور شوند و راجع به حقوقشان بحث‌های عمیق‌تری که در لایحه‌های جدی‌تری مباحث را به چالش می‌کشند. مردم همه، روز اول انقلاب تلویزیون می‌خرند و لذا با تمام فراورده‌های این رسانه سروکار پیدا می‌کنند. اوج آشنایی مردم با نشانه‌های دنیای جدید بعد از انقلاب، قابل مقایسه با قبل انقلاب نیست. بعد از انقلاب عالمان و دینداران متصدی حکومتی شدند که ساختارش ساختار جدیدی است، اقتضاتش اقتضات جدیدی است، لذا آن رفتار جریده رفتن و بدور از هیاهوی مدرنیته زیستن دیگر تقریباً منتهی شده و آن آمیختگی و مقابله اتفاق افتاده است.. این پدیده در خیلی از عرصه‌ها اثر گذاشت. در نحوه زندگی ما اثر





تعرض و مقابله دنیای جدید محافظت کند، یا قدری مشکلات ما را به تعویق و تأخیر بیندازد، ولی به هر حال پیشتر از ما مواجه شدند و راه‌حلی را به کار بردند. بعضی از این راه‌حل‌ها موفق بوده و بعضی نبوده است. شناختن پاسخ‌های آن‌ها به دنیای جدید و راه حل‌های آن‌ها حتی راه‌حل‌های ناموفق آن‌ها به ما در اتخاذ راه حل و پاسخ‌هایی که باید دنبالش بگردیم، کمک می‌کند. برای این کار ما مجدداً به ترجمه احتیاج داریم. در حال حاضر، ترجمه سهم عمده‌ای از ادبیات دین پژوهی ما را در بر دارد. اما نتیجه نهایی، رسیدن به محصول بومی است؛ یعنی می‌خواهیم راه حل‌های خودمان را پیدا کنیم، حاصل مواجه خودمان با مدرنیته را به دست بیاوریم. بنابراین، ما حتماً باید به درون سنت خود بازگردیم، چه مطالعات درون دینی و درون سنتی و چه تعقل و تفکر مطالعات بیرون دینی که مستقلاً بر پایه اندیشه و سنت خودمان انجام می‌دهیم نیاز داریم. در این زمینه ما متأسفانه بسیار ضعیف هستیم هم کما هم کیفاً ضعیف هستیم. کما به معنای حجم کار مستقل، بسیار کم است و کیفاً ضعیف هستیم به معنای این که کارهای مستقل ما به بیان دیگری همان ترجمه است. خلاقیت، حرف جدید، تأسیس چندان در آن به چشم نمی‌خورد و این نقطه ضعف است.

درباره آسیب‌شناسی مطالعات دین پژوهی طی این دهه چه نکاتی را قابل طرح می‌دانید؟

دکتر ادیب: هنگامی که صحبت از دین‌شناسی می‌کنیم، دو شاخه از دین‌شناسی که مربوط به این مبحث می‌شود، فلسفه دین و کلام است. وقتی از منظر درون دینی به آن می‌نگریم، می‌توانیم دو جور معنا کنیم، یک وقت مراد ما مسائل درون دینی است و یک وقت مراد ما پاسخ‌ها و راه‌حل‌های درون دینی است. به یک بیان، یک وقت می‌خواهیم به لحاظ روش از روش متنی و درون دینی برای حل مشکلات استفاده کنیم، و یک وقت می‌خواهیم مسائل کلامی را مسائلی بدانیم که درون یک دین کامل مطرح است. مسائل فلسفه دین را مسائلی می‌دانیم که بین همه ادیان مشترک است. اگر بخواهیم به مسائل کلامی نگاه کنیم، وقتی به راه‌حل‌های درون دینی هم نیندیشیم و به راه‌حل‌های مشترک عقلانی نگاه کنیم، به نظر می‌رسد آسیبی که وجود دارد این است که بسیاری از مسائل کلامی که با آن‌ها مواجه هستیم باز خود مسئله هم ترجمه شده است. این آسیب وجود دارد که ما حتی کلام‌مان نیز به یک معنا فلسفه دین است. یا این که کلام‌مان، اسلامی نیست و با متن دین چندان گره نخورده است.

زمینه نیاز به ترجمه کتب داریم، چون پذیرفتیم که این مواجهه جدید صورت بگیرد. در واقع، الان مهم‌ترین مسئله ما در حوزه دین - پژوهی، مسئله چالش اسلام با مدرنیته است که به معنای گسترده کلمه، شامل ابعاد مختلفی می‌شود. اگر باز بخواهیم مسئله را با بیانی گسترده‌تر و عمیق‌تری بیان کنیم، مسئله رابطه دین یا عقل و علم و بقیه دستاوردهای بشری است. از این مسئله فروعی ناشی می‌شود و نوع تصویری که ما از دین، وحی، حکومت دینی، جامعه دینی، فقه، تدین داریم، همه بحث‌های چالش برانگیزی که ما طی این دهه داشتیم، همه به این جور مباحث برمی‌گردد و مبنای همه این‌ها این است که بالأخره ما در این دنیای جدید با یک حرف‌های جدید و معلومات جدید مواجه شدیم که با دنیای قدیم که در آن زندگی می‌کردیم با مفروضاتی که در آن بودیم تفاوت دارند. اکنون احساس می‌کنیم این سؤالات را به پیشگاه دین ببریم و برای آن پاسخ پیدا کنیم، ولی یک جایی احساس می‌کنیم تعارض و چالش وجود دارد و باید به تفسیری جدید دست بزنیم، یا باید حل تعارض کنیم، یا با این ارزش‌ها مقابله کنیم، و یا ارزش‌های دیگری را جایگزین کنیم. در این دیالوگ، اولین شرط آن است که این فرهنگ و تمدن را خوب بشناسیم. او هم یک موجود ذوووجه است. در این دیالوگ یک حقیقتی است که در فرهنگ، هنر، علم، اقتصاد، سیاست در ابعاد مختلف جلوه‌های مختلف دارد. پس شناخت این‌ها، اولین کاری است که باید انجام دهیم. این کار طبیعتاً با ترجمه صورت می‌گیرد. پس ما ناچاریم از ترجمه. دوم این که برای پیدا کردن راه‌حل‌ها هم ما در برخی مواقع، نیاز به ترجمه داریم، چون پیش از آن که ما با این تمدن جدید درگیر شویم، گروه دیگری از متدینان که از جهات زیادی به ما شبیه هستند که عبارت از جهان مسیحیت باشد با این تمدن جدید مواجه شده‌اند. درست است تفاوت‌های زیادی ما با مسیحیت داریم (نقاط قوتی که ما داریم، چه از لحاظ فکری و چه به لحاظ ساختار اجتماعی دین ما که ممکن است ما را در مقابل